

خودشناسی؛ رهاورد تجربه سکنی‌گزینی در کلاس طراحی معماری*

دکتر معصومه یعقوبی سنقرچی**، دکتر سید غلامرضا اسلامی***

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۹/۱۹ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۰۲/۱۴

چکیده

طبق آموزه‌های دین مبین اسلام، بالاترین وظیفه انسان شناخت خویش است. در سایه چنین شناختی انسان قادر است به شناخت پروردگار خویش نیز نائل آید. با این نگاه، والاترین هنر، هنری است که انسان را در راه شناخت خویش یاری رساند. آموزش و خلق اثر معماری به عنوان یک هنر می‌بایست در راستای این هدف باشد. با این وجود خلاء راهکارهایی مبتنی بر این هدف در آموزش و طراحی معماری کاملاً احساس می‌شود. در این مقاله برای یافتن راهکار طراحی، ابتدا، به روش استدلال استقرائی و با تحلیل یافته‌های حوزه‌های مختلف علوم، به ارائه راهکار طراحی معماری پرداخته شد. در مرحله دوم به تجربه عملی راهکار نظری اقدام گردید. تجربه عملی و تحلیل پدیدارشناسانه آن، در بردارنده نتایج ارزشمندی است که مؤید بخش نظری تحقیق است. نتایج نشان‌دهنده این حقیقت هستند که شناخت خویشتن یک جریان ناخودآگاه است و با ساختن سکنی‌گزینانه رابطه‌ای مستقیم دارد.

واژه‌های کلیدی

خودشناسی، طراحی معماری، پدیدارشناسی، نمادگرایی، سکنی‌گزینی

* این مقاله مستخرج از رساله دکتری معصومه یعقوبی با عنوان: واکاوی اندیشه زنان در جستجوی مسکن مطلوب در ایران، است که با راهنمایی آقای دکتر سید غلامرضا اسلامی و مشاوره خانم دکتر حبیب در دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران، ایران، دانشکده هنر و معماری انجام گرفته است.

** دانش‌آموخته مقطع دکترای معماری، دانشکده هنر و معماری، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (مسئول مکاتبات).
Email: Yaghoobi.m.s@gmail.com

*** استاد دانشکده معماری، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران.
Email: r.islami@gmail.com

۱-۱- مقدمه

دوران معاصر دورانی است که پایه‌های عقل‌گرایی مدرنیته متزلزل شده است و حوزه‌های مختلف علوم، به ناکارآمدی عقل، در پاسخگویی به نیازهای انسان اقرار کرده‌اند. بشر پس از توان‌های سنگینی که بخاطر دوگانه انگاری‌ها خود پرداخت کرده، به این نتیجه رسیده است که باید فاصله‌های این دوگانه‌انگاری‌ها را درنوردد.

بسیاری از اندیشمندان، با مشاهده نمونه‌های مربوط به حوزه‌های علمی خود، برای حل این مشکل راهکارهای را ارائه کرده‌اند. علی‌رغم تفاوت در رشته‌های تخصصی، راهکارهای ارائه شده توسط آنها، دارای وحدت راهبردی می‌باشند. شاه‌کلید تمام حوزه‌هایی که در حذف دوگانه‌انگاری‌ها حرفی برای گفتن دارند، توجه به توانایی‌های غیراکتسابی انسان است. این توانایی‌ها، ریشه در عمیق‌ترین لایه‌های انسانی دارند و به نوعی ارمغان سفری هستند که از درونی‌ترین دنیا تا بیرونی‌ترین آن را در بر می‌گیرند. ره‌آورد این سفر چیزی است که به والاترین نیازهای انسان که همان خودشکوفایی است، پاسخ می‌گوید. ویژگی اصلی تمامی این رویکردها، کل‌نگری آنها است؛ که حاصل برخورد صادقانه با خویشتن و نگاه غیر ابزاری به همه پدیده‌هاست. چیزی که مغفول روش‌های مرسوم معماری امروز است.

این مقاله برآن است تا روشی برای کلاس طراحی معماری بیابد که با رعایت اصول برگرفته از مبانی شاخه‌های مختلف علوم مورد بررسی در این پژوهش، بتواند علاوه بر طراحی معماری، به معماری اندیشه نیز نائل گردد. به‌طور کلی مقاله حاضر به دنبال یافتن پاسخ‌سؤالات زیر است:

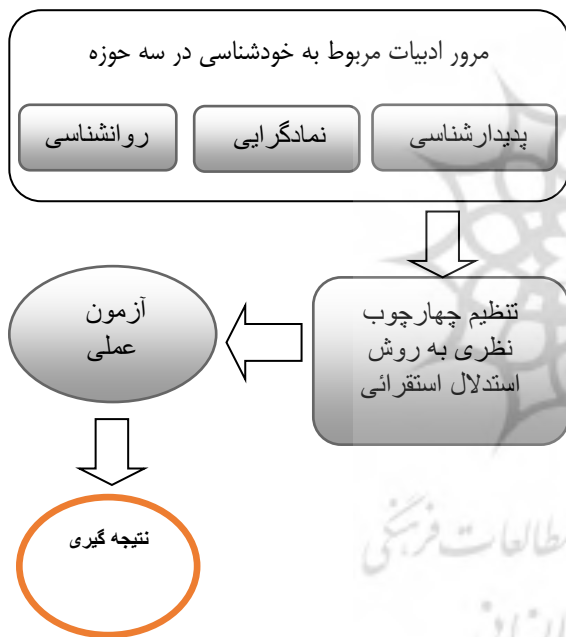
- انسان چگونه می‌تواند به شناخت عمیق از خویشتن نائل آید؟
- راهکار عملی آموزش معماری مبتنی بر خودشناسی چیست؟

۱-۲ روش پژوهش

در راستای پاسخگویی به سؤالات مدنظر این پژوهش، ابتدا به تشریح والاترین نیاز انسان که همان نیاز به شناخت از خویشتن است؛ پرداخته شد. سپس به شناسایی ویژگی‌ها، مقدمات و نتایج پاسخگویی به آن، طبق نظریه‌های موجود در روان‌شناسی انسان‌گرا، نمادگرایی و پدیدارشناسی، اقدام گردید. با تحلیل نتایج حاصل از بررسی نظریه‌های فوق، چهارچوب نظری و فرضیه‌های تحقیق، به روش استدلال استقرائی، تنظیم گردیدند. فرضیه‌های پژوهش اشاره به این موضوع دارند که:

- شناخت خویشتن یک راه درونی است و در مرز خودآگاه و ناخودآگاه اتفاق می‌افتد.

- سکنی‌گزینی در کلاس طراحی منجر به خودشناسی می‌شود. در مرحله بعدی، این فرضیه‌ها به صورت عملی در میان دانشجویان کلاس طراحی معماری سه، در دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل، مورد آزمایش، تحلیل و بررسی قرار گرفت. در این پژوهش، برای ارزیابی صحت فرضیه‌ها، پس از ایجاد شرایط آزمون، از روش کیفی و مشاهده و مصاحبه عمیق استفاده شده است. نتایج حاصل از ارزیابی، تأییدکننده نتایج بخش نظری این تحقیق است و مؤید این مطلب هستند که می‌توان بر مبنای اصول برگرفته از پدیدارشناسی و روان‌شناسی انسان‌گرا، که مهم‌ترین ویژگی آن، رعایت اصل صداقت و نگاه غیرابزاری به پدیده‌های اطراف است، روشی برای طراحی پایه‌ریزی کرد که علاوه بر محصول معمارانه زیبا، نویدبخش دستیابی به خودشناسی و حتی بالاتر از آن خودشکوفایی نیز باشد. (شکل ۱).



شکل ۱. مدل مراحل انجام پژوهش

۱-۳ مبانی نظری

خودشناسی

اهمیت بحث پیرامون هویت و خودشناسی در حوزه معماری از آنجایی روشن‌تر می‌شود که محیط کالبدی عامل مهمی در احراز هویت برای انسان است (نقی زاده، ۱۳۸۵). توجه به هویت، هم جنبه معنوی و غیرمادی و هم جنبه مادی و کالبدی دارد و این جنبه‌ها، نمی‌توانند منفک و منتزع و مستقل از یکدیگر مطرح شوند، و هر کدام از آنها

بر دیگری تأثیر دارند، مضافاً این که نه تنها هر شیء واجد هویتی است، بلکه این هویت به صفاتی متصف است که این صفات حاصل عمل آن شیء و معرف ویژگی‌های معنوی آن هویت می‌باشد که در ظاهر و کالبد تجلی یافته است (نقی زاده، ۱۳۸۵، ۲۵۷).

مکتب اسلامی در سایه آموزه‌های قرآن مؤمنان را به رجوع به خودشان تشویق می‌کند: «ای مؤمنان شما را باد به رعایت نفس خودتان» (آیه ۱۰۵ سوره مائده) همچنین خداوند در سوره الانفال آیه ۲۴ می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا و رسول او را اجابت کنید وقتی که شما را به چیزی دعوت می‌کنند که به شما حیات می‌بخشد.» امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: «هر کس خود را بشناسد پس خدای خود را شناخته است.» با دقیق شدن در این پیام آسمانی، می‌توان نتیجه گرفت؛ انسان در سایه شناخت خویشتن، ضمن آگاهی به همه معارف هستی، می‌تواند به بالاترین هدف از آفرینش خویش نیز نائل آید. بی‌گمان؛ دستیابی به بالاترین هدف از خلقت، می‌بایست با دستیابی به تمامیت خلقت انسان و یا همان کمال انسانی همسو باشد. از این رو این‌گونه خودشناسی را می‌توان با مفهوم خودشکوفایی همسو دانست. لازم به ذکر است، «خودشکوفایی» بر واقعیت بخشیدن و جامه عمل پوشاندن به آنچه که هویت بالقوه فرد را تشکیل می‌دهد، اشاره دارد و به معنای بهره‌مندی کامل از توانائی‌های بالقوه، دست یافتن به کمال انسانی، فردیت یافتن و یا رسیدن به خود واقعی می‌باشد (Maslow, 1987, 166).

در خصوص راهکار رسیدن به خودشکوفایی، روان‌شناسان انسان‌گرا اعتقاد دارند به‌گونه‌ای آشکار و نهان، گرایش و استعداد درونی برای حرکت به سوی کمال در همه انسان‌ها وجود دارد. در شرایط مناسب، این گرایش از قوه به فعل در می‌آید. از نظر آنها، این گرایش، چرخ اصلی زندگی است. گرایشی است به جانب آشکار ساختن و بسیج کردن همه استعدادها یکی موجود، که موجب تعالی آن می‌شود. راجرز تأکید می‌کند: «این گرایش ممکن است در ژرفای لایه‌هایی از دفاع‌های روانی مدفون شود و ممکن است در پشت ظواهر پرفریب که هستی آن را انکار می‌کند وجود خود را مخفی کند. با این وجود در هر فردی وجود دارد و انتظار شریطی را می‌کشد که بتواند آشکار گردد. انسان در یک ارتباط اصیل و صادقانه در سطح وجدان هوشیار و ناهشیار شخصیتش خودشناسی خواهد کرد. به‌گونه‌ای که برخوردش براساس این شناخت، سازنده‌تر، خردمندانه‌تر، اجتماعی‌تر و رضایت‌بخش‌تر می‌شود.» (Rogers, 1995, 40).

مهم‌ترین اصل برای قرار گرفتن در مسیر کشف خود، از نظر راجرز - روان‌شناس انسان‌گرا- پذیرش تمام ویژگی‌های انسانی خود است. طبق یافته‌های مازلو و برخلاف نظر ارسطو که عقل را در رأس سلسله‌مراتب توانایی‌های بشر قرار داده بود؛ تنها با عقل و عقلانیت نمی‌توان به خودشناسی دست یافت. مازلو اعتقاد دارد: «در تفکر ارسطو ناگزیر چنان تصور می‌شد که عقل متضاد و در جدال و مخالف با سرشت عاطفی و غریزی بشر است. از مطالعات انسان سالم آموخته شده است؛ این جنبه‌ها متعارض با هم نیستند بلکه همراه و یاور یکدیگر می‌باشند. تضاد، دوگانگی و دو قطبی‌ها بیشتر در افراد برخوردار از سلامت کمتر مصداق دارد. در افراد سالم این دوگانگی‌ها تحلیل رفته است و تضادها ناپدید شده است. به‌طور مثال تضاد قدیمی عقل و احساس، عقل و غریزه و شناخت و کنش در افراد سالم ناپدید شده است و به‌جای متعارضی بودن همگرا می‌شود. در این افراد امیال هماهنگی شگرفی با عقل دارد. مهربانی / شقاوت، عینیت / ذهنیت، کناره‌گیری با دیگران / همسانی با دیگران، عبوس / بذله‌گو، عشق / شهوت، عشق الهی / عشق شهوانی، بلوغ / کودکی در این افراد بر خلاف افراد بیمار در جنگ با هم نیستند. به همین ترتیب به یک وحدت سازمان یافته می‌رسیده‌اند.» (Maslow, 1987, 319).

از مهم‌ترین نتایج خودشناسی، داشتن بینشی درونی، استقلال شناختی و رهایی از ترس‌های ناشی از قضاوت‌های بیرونی است. وابستگی به قضاوت‌های بیرونی یکی از دلایل مهم اضطراب و خودکم‌بینی در بین افراد است. طبق نظر مازلو این بینش درونی، حاصل داشتن احساس اوج^۱ بیشتر است در میان افراد خودشکوفاست. احساس‌های اوج همان هیجان‌های قوی است که گاهی به حدی وسعت دارد که می‌تواند تجربه عرفانی نامیده شود؛ ویژگی تجربه‌های عرفانی، کشف حقیقت و یا پاسخ صحیحی است که در خود متجلی می‌کنند. «این حقایق، اغلب بدون سعی و کوشش درک می‌شود نه با تقلا و جستجو. در زندگی سعادت‌مندان‌ای که فرد سالم از آن بهره‌مند است؛ تفکر، مانند ادراک عبارت است از؛ دریافت یا تولید خودانگیخته و منفعلانه، تجلی نابرانگیخته، بی‌تلاش و شادمانه ماهیت و هستی ارگانیزم، مجال دادن به اموری که خود واقع می‌شوند نه مجبور کردن آنها به واقع شدن و نوعی «بودن» مثل عطر یا گل یا سیب‌های روی یک درخت.» (Maslow, 1987, 319).

این ادراکات پایه‌های معرفتی افراد خودشکوفاست را شکل می‌دهد و عموماً این معرفت‌ها در جریان امور عادی و روزمره زندگی متجلی می‌گردد.

رمز گرایسی: در فرهنگ های فلسفی و ادبی رمز و سمبل، تعاریف متعددی دارند. از نظر کارل گوستاو یونگ^۲، مشخصه رمز برقراری نوعی ارتباط با امری مجهول و ناشناخته است. رمز در اعماق وجود سر بر می کشد؛ و نیروی وی را بسیج می کند و به کار می اندازد. احساس روان با ادراک رمز، نوعی شگفتی و تأثر و هیجان زدگی از ادراک امری غیرمترقب و نامنتظر است. به عبارت دیگر، خودآگاهی با ادراک رمز، خود را مقهور معنایی می بیند که به آن الهام می کند. از نظر یونگ رمز دارای قدرت مینوی^۳ است؛ قدرتی که آدمی را برمی انگیزد و به حرکت وای می دارد. این قدرت مینوی که به معنای مشیت الهی، قدرت فاعله الهی و جلال و شکوه خداوندی است؛ به طور تمام و کمال از حیطة اراده و اختیار خودآگاه آدمی خارج است؛ زیرا انسان را دست خوش هیجانی شدید و ناگهانی می کند. حاصل این قدرت مینوی، آفرینش معنا و گشودن راه و پدیده‌ای نیروزاست که دو چیز یا دو حد جدا شده و از هم دور افتاده را به هم می پیوندد. رمز تواناست تا حیاتی را به شور آورد و به دنبال خود کشان کشان ببرد. چون نیرو و کارمایه ناخودآگاه روانی را به تجربه و اختیار مبدل می سازد. از نظر یونگ، قشر عمیق ناخودآگاه به زبان رمز سخن می گوید. در خودآگاهی، سمبل به استعاره تنزل می یابد و به این ترتیب، طعمه تصرفات ذهنی و عقلانی می شود (ستاری، ۱۳۷۲: ۱۱).

از نظر یونگ، رمزهایی که آنها را آگاهانه درک شود؛ در همان حال، ضمیر ناخودآگاه جمعی تقویت شان می کند. لذا بی‌زمان و جهانی اند. یکی از علل اینکه انسان به رمز نیاز دارد؛ شکاف بین بخش خودآگاه و ناخودآگاه ذهن اوست. ذهن وقتی رمز را کشف می کند به اندیشه‌هایی راه می برد که در ورای دسترس عقل است. رمز به‌عنوان پلی عمل می کند که انسان را به خویشتن خود وصل می کند و جدایی انسان از خویشتن درونی تا حدی نتیجه حاکمیت خرد، علم و فناوری دوران معاصر است (Barrie, 1996, 44).

در تفکر دینی، عالم همه رمز است. انسان رمز را نمی آفریند؛ بلکه فقط آن را در می یابد. رمزها، انعکاسی از سوی یک حقیقت برتر هستند. رمز وجهی از حقیقت وجودی پدیده‌هاست و بنابراین، مستقل از ادراک انسان است و عمیق‌ترین کیفیات مراتب وجود را آشکار می سازد. رمزها ابعاد هستی شناختی یک شیء اند و به همان اندازه واقعی اند که خود شیء. در واقع، آنها هستند که در مرتبه کلی وجود، به شیء معنا می بخشند. رمز مخفی‌ترین و در عین حال با اعتبارترین جنبه هر شیء است. می توان گفت که در جهان هرچیزی در هر سطحی از حقیقت، رمزی اندرون رمز دیگر است و تنها، خداوند است که دیگر رمز نیست بلکه راز نهفته در اعماق این رمزهاست. گفته می شود؛ نقش‌های ازلی، ریشه در ادراک پیشین یا فطری انسان‌ها دارند و شاید سر داستان رمزی

تعلیم اسماء به آدم در آن نهفته باشد. نقش‌های ازلی به اعتباری همان اعیان ثابت یا صور مثالی افلاطونی هستند که با خمیرمایه فطرت در ادراک پیشین انسان جایگزین شده‌اند. به عبارتی، صور مثالی همان ذات اشیاست که به جنبه‌های ماهوی و کرانه‌های وجودی آنها رجوع دارد. صورت‌های رمزی، تجلیات همان صور مثالی در اشیای متکثر و منفرد است. به عبارتی، صورت رمز معناست و معنای وجود در ظهور اسمایی و صفاتی، صاحب ماهیات متکثر یا صورت‌های متفاوت می شود. رجوع اصلی رمز به عالم اسماء است که عین ثابت ماهوی رخ می نماید و رمز، قابلیت تأویل می یابد. (اکبری و پورنامداریان، ۱۳۹۰) (جدول ۲).

فرق نشانه، نماد و رمز

آندانا. کی. کوما^۴ (۱۹۴۷-۱۸۷۷)، نمادگرایی (سمبلیسم) را هنر تفکر از طریق تصویرها می داند؛ هنری که به خصوص در سبصد سال اخیر از انسان‌ها مفقود شده است (اکبری و پورنامداریان، ۱۳۹۰).

«یونگ» می گوید: آنچه نماد نامیده می شود، عبارت است از یک اصطلاح، یک نام یا حتی تصویری که ممکن است نماینده چیز مأنوسی در زندگی روزانه باشد و با این حال علاوه بر معنی آشکار و معمول خود معانی تلویحی به‌خصوص نیز داشته باشد. ذهن آدمی در کندوکاو نماد به تصویری می رسد که خارج از محدوده استدلال معمولی است. برخلاف نشانه، معنا در نماد از صفات جوهری آن است. نشانه یک قرارداد اختیاری است که در آن، دال و مدلول نسبت به هم بیگانه‌اند. در حالی که در نماد دال و مدلول از همگونی خاص برخوردارند که مبنای یک پویایی سازمان دهنده قرار می گیرد (نصف پور، ۱۳۸۸، ۲۲).

بر اساس دیدگاه مامفورد بیش از آنکه انسان یک حیوان خالق ابزار باشد یک حیوان خالق نمادها بوده‌است. حتی زمانی که در اولین گام‌های مسیر حیات خود قرار داشت توان خود را در شکل دادن به فرم‌های نمادین بیش از فرم‌های سودمند معطوف داشته‌است. از این دیدگاه تولیدات بشر بیشتر از نیاز به فعلیت رساندن منابع ذاتی و درونی خود الهام گرفته‌است تا نیاز به کنترل محیط کالبدی پیرامونی یا نیاز به تغذیه بیشتر. (Barrie, 1996, 38)

با توجه به مطالب بالا، می توان نمادها را حاصل انعکاس رمزها دانست. نمادها تجسد جلوه‌ای از رمزها هستند که به ناگاه و در رمز خودآگاه و ناخودآگاه آشکار می شوند و همچون پلی مسیر درک رمزهای ازلی را تسهیل می کنند. نمادها به صورت بنیادین انرژی‌های مرموز رمز را با خود همراه دارند. نمادها بسته به توان خود، مرتبه‌ای از ادراک رمز را آشکار می کنند. نمادها انعکاسی از ادراک انسان از حقیقت رمزها هستند. پس در یک جمع‌بندی می توان استدلال کرد رمزها خارج از محدوده اراده انسان وجود دارند و سر رمزها جلوه‌ای از راز بالاترین

مورد غفلت ما هستند یا در تیرگی اسرار انواع انتزاع‌ها و تجربدها، تغییر شکل داده‌اند (پرتوی، ۱۳۸۷، ۴۸). بر خلاف مکاتب فلسفی که تنها عقلانیت را واقعی می‌پندارند و از این‌رو مجذوب قوای عقلانی و تحلیل مفهومی‌اند؛ پدیدارشناسی بر توصیف دقیق تمامیت ظهور پدیده در تجربه انسانی تمرکز می‌کند. پدیدارشناسی توصیفی، از تحویل‌گرایی می‌پرهیزد و غالباً بر اپوخه^۵ پدیدارشناسانه تأکید می‌ورزد که تنوع، پیچیدگی و غنای تجربه را توصیف می‌کند (Allen, 1987, 275).

از نگاه پدیدارشناسی، انسان وجود دارد تا حقیقت وجود را دریابد. در اندیشه پدیدارشناسی انسان با سکنی‌گزینی به حقیقت وجود نائل می‌شود. سکنی‌گزینی با ساختن همراه است. ساختن تنها یک وسیله و یک راه برای سکونت نیست؛ ساختن به خودی خود و پیش از هر چیز سکونت کردن است. (Heidegger, 2001, 8)

سکنی‌گزیدن به معنای در آرامش قرار گرفتن است. ویژگی بنیادین سکنی‌گزیدن، محافظت و نگهداری کردن است. حفظ کردن معنای رهایی بخشیدن چیزی از خطر نیست؛ حفظ کردن به معنای رها ساختن چیزی برای حضور داشتن خود آن است. (Heidegger, 2001, 43). از نظر هایدگر، انسان‌ها هنگامی که «به سوی درون رو می‌کنند» خودشان را ارزیابی می‌کنند. آنها تعلق خود به چهارگانه را از دست

مرتبه وجود هست. جوهر رمزها، راز است. جلوه‌ای از ادراک رمز توسط انسان از طریق نمادها آشکار می‌شود و از این طریق مورد فهم انسان‌های دیگر قرار می‌گیرد. نمادها آفریده‌های رمز خودآگاه و ناخودآگاه انسان هستند. به زبان ساده‌تر، رمزها همانند اتاق هزارتوی هستند که انسان در شرایطی خاص مرتبه‌ای از آن را در می‌یابد و به بیانی نمادگونه منعکس می‌کند.

پدیدارشناسی

هدف پدیدارشناسی، پی‌بردن به جوهر اصلی پدیده‌ها و کشف حقیقت آرام گرفته در آنهاست. برای این کار لازم است همه پوسته‌های ظاهری کنار زده شود تا حقیقت آشکار گردد. این کار که با کاهش تجربه‌های فردی به پدیده‌ای که توصیف ماهوی آن به صورت عام امکان‌پذیر باشد صورت می‌پذیرد.

هایدگر پدیدارشناسی را فرایندی می‌داند که به موجب آن، امکان ظهور و آشکار شدن اشیاء فراهم می‌آید. از دید او پدیدارشناسی روشی است برای اندیشیدن که ما را قادر می‌سازد چیزهایی که در واقع در جلو چشمان ما قرار دارند و در عین حال به طریقی برای ما مبهم هستند، ببینیم. چیزهایی که بر طبق عادت با آنها مواجهیم و اغلب

جدول ۱. اصول و نشانه‌های ارتقا هوبیت از منظر روان‌شناسی انسان‌گرا

نشانه‌های ارتقاء هوبیت	اصول لازم برای خودشناسی
ارتقاء سطح کیفی روابط بین افراد	لزوم ایجاد شرایط اطمینان بخش
افزایش حس تقدیر و تحسین و خودباوری	رهایی از خجالت‌ها، باورهای غلط و تمام نیروهای منفی بازدارنده
حذف دوگانگی‌ها؛	دوری از سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری
افزایش توانایی قضاوت؛	صداقت
تجارب مشابه به تجارب اوج؛	ارزیابی اثر توسط خالق اثر
ارتقاء خلاقیت؛	پذیرش خود و دیگر پدیده‌ها

جدول ۲. نسبت راز و رمز و نماد

نحوه ادراک	خاصیت	نماد	رمز	راز
در رمز خودآگاه و ناخودآگاه قرار دارند. به تعبیری دیگر در یک موقعیت به دور از استیلاگری آشکار می‌گردند.	همگی خاصیتی ذکرگونه، بیدارکننده و برانگیزاننده دارند. انسان را به خوب شدن نزدیک‌تر می‌کنند.	تجسد ادراک انسان از رمز است.	ظاهری‌ترین مرتبه وجود هستند. تجسد جلوه‌ای از راز است.	وجودی مستقل از ادراک انسان دارند. بالاترین مرتبه وجود است.

«نور» بسی از خود «موجود» بیشتر از «وجود» بهره دارد. این «بطن آشکار» توسط «موجود» تحدید آن می‌شود. بلکه این «بطن نورانی» همچون «عدمی» که آن را به دشواری می‌شنویم، به گرد هر «موجودی» در گردش است. «موجود» به عنوان «موجود» صرفاً هنگامی می‌تواند وجود داشته باشد که در نورانیت این نور وارد و از آن خارج گردد» (Heidegger, 2001, 46).

از نظر محمد مددپور؛ علت مادی هنر تخیل و محاکات است. اما علت فاعلی آن غیر از محاکات است. وی اشاره می‌کند: «در اینجا آدمی با معرفت، الهام و جذب که مبدأ معرفت است سرو کار دارد. جذب حالتی است که در آن شعور و وجدان فردی انسان تحت تأثیر و استیلائی القائاتی قوی و عالی فرو ریخته، و وجود خود را در وجودی متعالی مستغرق می‌یابد و احساس بهجت و سعادت می‌کند. در واقع غلبه و استیلا حالت انفعالی مخصوصی است که در آن شخصیت و تعین هویت انسان به کلی محو می‌گردد و جای خود را به حالت و یا احوال روحانی غیر متعینی که بر وجود انسان تسلط یافته است وامی‌گذارد» (مددپور، ۱۳۷۴، ۲۴).

محمد رجبی در تعریف هنر تأکید می‌کند هنر به معنای معرفتی آن در ساحت شهودی متحقق می‌شود که هرگز اعتباری نیست (رجبی، ۱۳۷۸، ۱۰۳). سید غلامرضا اسلامی آفرینش مکان مقدس را محصول به‌کارگیری راز و سروش غیبی معرفی می‌کند که با عباراتی مثل ضمیر ناخودآگاه و یا روح طراح که مایه آفرینش مکان مقدس است مترادف معرفی می‌کند (اسلامی، ۱۳۹۲، ۱۵۲).

چهارچوب نظری

همان‌گونه که از مطالعه متون مختلف روان‌شناسی انسان‌گرا و نمادگرایی و پدیدارشناسی بر می‌آید شناخت خویشتن یک راه درونی است. لذا از میان راهکارهای معماری برای ارتقاء هویت انسان، باید به دنبال راهی بود که زمینه شکوفایی و معرفت انسان را از درون فراهم آورد. در این شرایط رازهای وجود، خود را در مرز خودآگاه و ناخودآگاه، آشکار خواهند ساخت. رازهای حقیقت به هیچ‌وجه تحت اراده استیلاگر انسان، آشکار نمی‌شوند. بلکه در لحظه‌ای که انسان از تمام قدرتهای استیلاگر خود کناره می‌گیرد و به قول عرفا به مرحله فنا بودن می‌رسد، آشکار می‌گردد (Yaghoobi & Islami, 2014). این کناره‌گیری انسان از اراده استیلاگر همان سکنی‌گزینی است. سکنی‌گزینی با ساختن همراه است. در فرایند ساختن چیزها، در حقیقت انسان به ساختن خویشتن مشغول است.

همان‌طور که در مدل چهارچوب نظری دیده می‌شود، با ساختن به روش سکنی‌گزینانه، انسان به صورت ناخودآگاهانه به خلق نماد

نمی‌دهند. «وقتی به خود می‌آییم و به خود می‌اندیشیم، از چیزها به خود باز می‌گردیم؛ بدون آن که ماندنمان را در میان چیزها ترک کرده باشیم. در واقع ترک کردن یا قطع رابطه با چیزها در حالت‌های افسردگی پدید می‌آید و اگر این حالت انسانی نبود ترک چیزها نیز ممکن نبود. ماندن و بودن با چیزها یک مشخصه انسانی است؛ ارتباط میان انسان و فضا چیزی جز سکنی‌گزیدن به معنای دقیق آن در گفتار و اندیشه نیست» (Heidegger, 2001, 45).

یکی از کلمات کلیدی در پدیدارشناسی «چیز» است. «چیزها» از طریق ساختن انسان ظاهر نمی‌شوند ولی در عین حال بدون هوشیاری انسان هم ظهور نمی‌یابند. «هر آنچه چیز می‌شود از حلقه شدن نمایش آینه‌وار عالم پدید می‌آید. تنها و تنها آن هنگام که - به ناگاه - عالم چونان یک عالم می‌عالمد، حلقه ظاهر می‌گردد، حلقه شدنی که از آن، حلقه شدن زمین و آسمان، قدسیان و انسان‌های فانی، خود را برای سازگاری یک دست بسیط آزاد می‌سازند» (Heidegger, 2001, 50). از نگاه هایدگر گام اول برای رسیدن به چنین هوشیاری یک گام به عقب برگشتن و اجتناب از آن‌گونه اندیشیدنی است که فقط ویژگی بازنمایی و تبیین‌کنندگی دارد؛ سپس روی آوردن به اندیشیدنی است که پاسخ می‌دهد و به یاد می‌آورد. این گام به عقب در سازگاری با جهان قرار می‌گیرد. از نگاه پدیدارشناسان، پدیده‌ها در یک لحظه و به ناگاه در مرز خودآگاه و ناخودآگاه انسان حقیقت خود را آشکار می‌کنند. این لحظه همان لحظه سازگاری کامل با پدیده‌های اطراف است؛ که مجال آشکار شدن پدیده‌ها را به آنها می‌دهد. آدمیان با سکنا در عالم به عالم آن‌گونه که هست نائل می‌شوند. فقط هر آنچه به جهان گره می‌خورد چیز می‌شود (Heidegger, 2001, 8).

دو کلمه کلیدی دیگر در پدیدارشناسی که برای تنظیم چهارچوب نظری تحقیق حاضر بسیار مهم است؛ واژه‌های «هنر» و «تجلی» هستند. «در پدیدارشناسی اعتقاد بر این است که هنر از آنجایی آغاز می‌شود که آزادی می‌یابد. از این رو روشن است که این آغاز، گونه‌ای پدیدارشناسی است. پدیدارشناسی، گذشته را می‌پالاید و با تازه‌ها روبه‌رو می‌شود. در آفرینش هنر، موفقیت‌های چشمگیر جدا از مهارت رخ می‌دهد. دانستن با فراموشی دانش همراه است. ندانستن صورتی از جهل نیست؛ بلکه تعالی دانستن است. بدین شکل هنر افزایش زندگی است. گونه‌ای رقابت میان حیرت‌ها که خودآگاه ما را تحریک می‌کند و آن را از خواب‌آلودگی باز می‌دارد. هنرمند روشی را که زندگی می‌کند نمی‌آفریند، او آنچه را که می‌آفریند، زندگی می‌کند» (باشلار، ۱۳۸۷، ۳۴).

تجلی یا عدم حجاب: «در اندرونه موجود و در کلیت آن یک مقام آشکار ظهور دارد. نوری هست. با نظر به موجود می‌بینیم که این

استفاده می‌گردد. از دانشجویان خواسته می‌شود بدون در نظر گرفتن موضوع درسی کلاس، به اشاره‌های گل توجه کنند و تنها منتظر آشکار شدن احجامی باشند که به یکباره در مقابل چشمان آنها آشکار می‌شود و در آن زمان تلاش کنند که به آرامی حجم را آشکار کنند (شکل ۳).



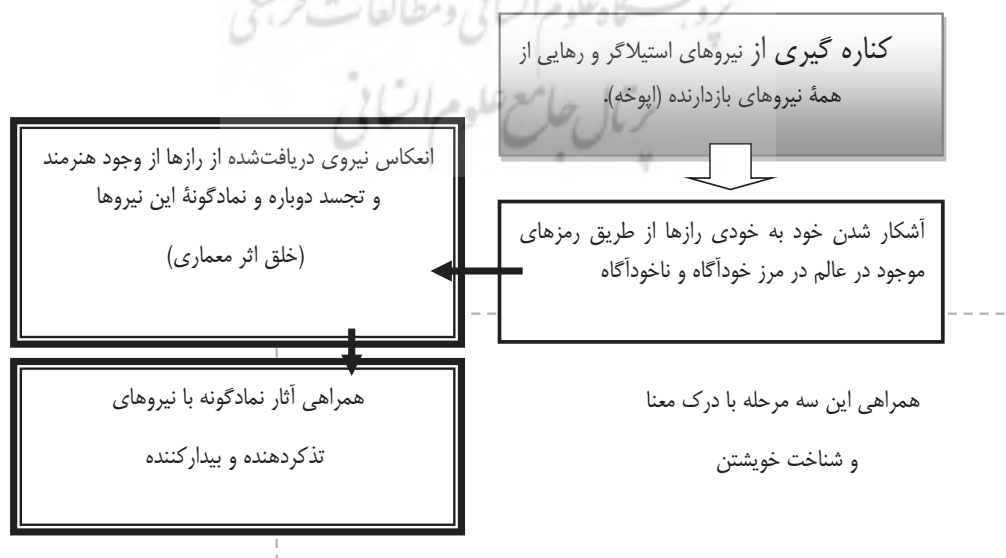
شکل ۳. نمونه‌هایی از هنر دو بعدی و سه بعدی دانشجویان به روش سکنی‌گزینانه

می‌پردازد. نمادها جلوه‌ای از زیبایی ادراک راز درون رمز را با خود همراه دارند. این زیبایی ادراک راز، نیرویی جذب‌کننده دارد. نمادها همچون پلی، بخش خودآگاه انسان را با بخش ناخودآگاه پیوند می‌دهند. در این صورت درک نماد و رمز با درک خویشتن همراه است. درک رمز توسط معمار و تجسد دوباره آن به شکل نماد که در رمز خودآگاه و ناخودآگاه اتفاق می‌افتد به درک خویشتن منجر می‌شود. این محصول در دوری دیگر به دلیل نمادگونه بودنش، نیرویی در اندرون خود نهفته دارد که بار دیگر مخاطبان خود را در رمز خودآگاه و ناخودآگاهشان به خویشتن خویش نزدیک‌تر می‌کند (شکل ۲).

فرایند طراحی سکنی‌گزینانه

تلاش برای برگزاری کارگاه‌های آموزشی دانشجویان معماری به شیوه سکنی‌گزینانه، به گونه‌ای آغاز می‌گردد که باور عمیق مدرس به توانمندی همه دانشجویان وجود دارد. این باور به دانشجویان با جملات منطقی، که ریشه در مبانی نظری تحقیق دارد انتقال می‌یابد. پس از تهییج دانشجویان با این مباحث، مسئله تجلی و آشکارشدگی مدنظر هایدگر تشریح می‌گردد. تجربه آشکارشدگی با یک کار عملی ساده به وسیله خطوط آغاز می‌گردد.

در این مرحله از میان یک‌سری خطوط آزاد، به دانشجویان گفته می‌شود از دخالت دادن تصورات ذهنی‌شان خودداری کنند؛ دانشجویان باید فقط منتظر باشند تا خود شکل آشکار گردد. در مرحله دوم، به آفرینش هنر سه بعدی پرداخته می‌شود. در این مرحله از گل رس



شکل ۲. مدل چهارچوب نظری تحقیق

مرحله اصلی کار عملی، بعد از انتخاب موضوع طراحی آغاز می‌گردد. در این مرحله به دلیل جدید بودن روش برای دانشجویان، سعی می‌گردد از پیچیدگی موضوع اجتناب گردد. همچنین به صورت عمدی محدودیت‌های پروژه مانند: سایت، خواسته‌های کارفرما و مسائل فنی به طور موقت نادیده گرفته می‌شود. دلیل اصلی این کار از آن جهت است که پس از یکبار آفرینش اثر هنری توسط فرد، میزان خلاقیت وی به‌طور عجیبی افزایش می‌یابد و پس از آن، قادر است با پذیرش هر نوع محدودیتی باز هم به خلق اثر معماری بپردازد. برای شروع کار موضوعات فرهنگی از قبیل موزه، فرهنگسرا، سینما و نمایشگاه می‌توانند مناسب باشند. از دانشجویان خواسته می‌شود از میان اشکال آشکار شده تنها منتظر اشکالی باشند که قابلیت معماری شدن را به صورت بالقوه دارا هستند. قابلیت معماری به معنای دیده شدن فضایی است که به صورت ذاتی برای مشارکت‌کننده خوشایند است و به نوعی در ناخودآگاه دانشجویان، تجربه‌های خوشایندی از بودن در این فضاها وجود دارد. آفرینش اثر معماری آرام آرام به کمال می‌رسد. در هر مرحله از کار، عمل نقد توسط خود دانشجو انجام می‌شود. در صورت عدم همکاری موفقیت‌آمیز وی، نقد دسته‌جمعی دوستان وی به نقد مستقیم استاد ارجحیت دارد. برای ایجاد شرایط اطمینان‌بخش، در تمام مراحل ارزیابی کارها، به دانشجویان اطمینان داده می‌شود این ارزیابی‌ها هیچ‌گونه تأثیری در ارزیابی نهایی مدرس نخواهد داشت. از آنها خواسته می‌شود اصل صداقت و عدم غرض‌ورزی رعایت گردد. هدف از این کار علاوه بر تقویت قدرت ارزیابی دانشجویان، آموزش این نکته اساسی است که معیارهای واقعی سنجش و ارزش‌گذاری به طور عام در درون خود انسان قرار دارد. لذا انسان برای ارزیابی کار خود نیازی به تأیید دیگران ندارد و این نیرویی است که خداوند در وجود وی به ودیعه نهاده است. برای بیدار ساختن این نیرو در کلاس طراحی می‌توان ابتکار خاصی به کار برد. مثل: امتیاز دادن به کار توسط خود دانشجو، البته دانشجو باید دلیل این امتیاز را توضیح دهد. نتیجه این کار شناسایی نقاط قوت و ضعف کار است. این کار بدون آن‌که مدرس با توضیحات استاد مآبانه زحمت بسیار زیاد این کار را به عهده بگیرد؛ توسط خود دانشجو به صورت درون‌زا انجام می‌گیرد. پس از شناسایی نقاط قوت و ضعف کار لازم است برای تکامل و ارتقاء کیفی کار، دانشجو باز منتظر تجلی و آشکار شدن باشد.

با پیش رفتن طراحی به‌سوی کمال و تعادل، دانشجویان متوجه می‌شوند؛ گوشه‌هایی از بستر طرح را به صورت ناخودآگاه طراحی کرده‌اند و به‌نوعی طرح را با بستر آن پیوند داده‌اند. این اتفاق در جریان آشکارشدگی به وقوع می‌پیوندد. فضاهای بیرونی مثل: پله‌ها

رَمپ‌ها، آب نماها، فضاهای سبز و سنگ‌فرش‌ها یکی پس از دیگری نمایان می‌شوند.

از سوی دیگر ایوان‌ها، رواق‌ها و ورودی‌ها، آرام آرام فضای داخل را شکل می‌دهند؛ بدون آنکه توجه خاصی به ترتیب طبقات، داخلی و یا بیرونی بودن فضاها شده باشد. در این مرحله به صورت ناخودآگاه فاصله، درون/ بیرون، بالا/ پایین، حجم/ پلان، سقف/ دیوار و بسیاری دیگر از دوگانگی‌های پیچیده‌تر مثل استاد/ دانشجو، تولیدکننده/ مصرف‌کننده و حتی اثرهنری/ هنرمند حذف می‌شود.

در مسیر تکامل پلان، طراح در داخل فضای معماری درحال حرکت است و به صورت ناخودآگاه، در جستجوی فضاهایی است که در رویاها و یا خاطرات از یادرفته خود، زیبایی آن را بارها تجربه کرده است. (شکل ۴).

و این‌گونه می‌شود که صحبت‌های آقای عیسی حجت قابل فهم می‌گردد: «برای معمار شدن باید جور دیگر به پیرامون نگریست، چیزها همان‌هایی نیستند که دیده می‌شوند ما [در شرایط عادی] فقط اندکی از چیزها را در می‌یابیم، آنچه مطلوب خودمان است می‌بینیم» (حجت، ۱۳۹۲، ۷).

در طراحی مبتنی بر سکنی‌گزینی، فاصله منطق و شهود حذف می‌شود. در این روش علل اربعه آفرینش اثر هنری درهم می‌آمیزد؛ رسیدن به غایت اثر معماری، که ایجاد مکانی انسان محور و به نوعی افزایش زندگی است؛ با علت صوری، مادی و فاعلی آن ممزوج می‌شود. در این روش معمار تنها متخصص نیست، بلکه وی با بهره‌گیری از قوای فطری و غریزی علاوه بر علم اکتسابی، اجزاء طراحی را با زندگی جاری در آن؛ در کلیتی زیبا می‌آفریند. مشابه این جریان، پالاسما اشاره می‌کند: «هنرورز نیازمند بسط روابط ویژه میان اندیشه و ساختن، ایده و اجراء، عمل و ماده، آموختن و انجام دادن، تکبر و تواضع و هویت خویشتن و کارش است. وی در تأیید امتزاج سازنده و فراورده‌اش در هنر طراحی به گفته‌های جان برگر در کتابش «برگر در طراحی» اشاره می‌کند: «هر تأیید یا انکار، شما را آن قدر به موضوع نزدیک می‌کند تا در نهایت، در ظاهر، به آن نفوذ می‌کنید؛ خطوط پیرامونی که ترسیم کرده‌اید دیگر نه لبه‌ها آنچه دیده‌اید، بلکه لبه آنچه شده‌اید را نشان می‌دهد» (پالاسما، ۱۳۹۲، ۵۹).

این روش طراحی را شاید بتوان با روش آلوار آلتو مقایسه کرد. آلوار آلتو آن‌چنان که پالاسما معرفی می‌کند نوعی بینش ناب و نادر را از فرایند خلاقانه تجربی یک ذهن بزرگ، مطرح می‌کند و به نقش زاینده دست فارغ از ذهن و بازی ناخودآگاه و بی‌هدف آن در خط کشیدن اشاره می‌کند.



شکل ۴. نمونه‌هایی از طراحی فرهنگسرا توسط دانشجویان به روش سکنی‌گزینانه.

آن را به حکمت، علم و دانش تقلیل داده و به فرم تبدیل می‌کند (پناهی و همکاران، ۱۳۹۳).

بمٹ و یافته

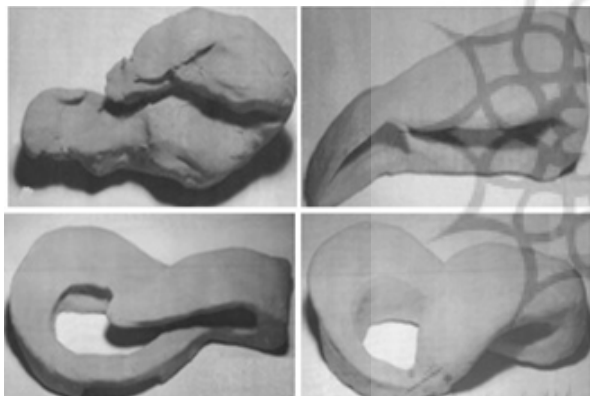
برای ارزیابی فرضیه‌ها در این پژوهش، نیاز به مصاحبه عمیق با مشارکت‌کنندگان احساس شد. البته برای راحتی دانشجویان در امر مصاحبه از آنها خواسته شد تجربه‌های خود را از فرایند طراحی مطابق تصاویر کارهایشان به قلم آورند. متن حاضر از میان نوشته‌های دانشجویان به‌طور نمونه، انتخاب گردیده است که بعد از چند جلسه -در اواسط ترم- از آنها خواسته شد تجربیات خود را از فرایند طراحی، به‌صورت صادقانه تشریح کنند. این نمونه شرح حال دانشجویی است که در مقطع کارشناسی ناپیوسته، با زمینه‌گردانی غیرمرتبط (کامپیوتر) مشغول تحصیل بوده است. ایشان در وضعیتی کلاس طراحی را تجربه می‌کردند که به دلیل صحبت‌های مایوس‌کننده دیگران و نداشتن پایه معماری، بسیار نگران بودند که نتوانند در کار طراحی موفق باشند. زمانی که در کلاس گفته شد: «انسان به‌طور ذاتی دارای توانایی‌های بی‌شمار است و برای بالفعل شدن این توانایی‌ها کافی است به ندای درون توجه کند در این صورت خود را خلاق، حکیم و هنرمند خواهد یافت...» به گفته خودشان تلاش کردند تا این اصل کلاس را باور کنند و در وجود خودشان به محک تجربه درآوردند. صحبت‌های این دانشجو به خاطر اینکه حائز نکات ارزشمندی است و می‌تواند مهر تأییدی

«آنچه من، گاهی اوقات غریزی و بی‌اراده، انجام می‌دهم، همین است. به‌محض اینکه احساس واگذاری پروژه و خواسته‌های بی‌حد و حصری که در بردارد در ضمیر ناخودآگاهم رسوب کرد، پیچ و خم مشکلات را برای مدتی فراموش می‌کنم. سپس به سمت روش کاری پیش می‌روم که بسیار شبیه به هنر آبستره است. من خیلی ساده از روی غریزه، و نه ترکیب‌های معمارانه، شروع به خط کشیدن می‌کنم، اما از میان آنچه که در این روش و به‌صورت انتزاعی، اغلب ترکیب‌های کودکانه به نظر می‌رسد، ایده اصلی به تدریج و به‌آرامی شکل می‌گیرد، نوعی جوهره کلی که به من در هماهنگ ساختن اجزای متعدد متناقض یاری می‌رساند.»

رویکرد آلتو به طراحی ناظر بر این است که در هر کار خلاقه، آگاهی متمرکز می‌بایست در لحظه، آزاد و با روشی غیرآگاهانه و متجسد از پویای ذهنی جایگزین شود. چشم و دنیای بیرون برای لحظه‌ای تیره شوند، همان‌طور که آگاهی و بینایی درونی شده و تجسد می‌یابند (بالاسما، ۱۳۹۲، ۸۰).

طراحی سکنی‌گزینانه مدنظر این مقاله، که تجربه‌ای دیگر از فرایند طراحی معماری با کار گل دکتر اسلامی است^۴ شاید از برخی جهات شبیه به روش طراحی آلتو باشد ولی باید اشاره کرد در این روش طراح علاوه بر ترکیب‌بندی اجزاء، به زندگی بعد از آفرینش در این مکان‌ها، نظر دارد و مکان وقوع رویدادهای معنا بخش را سازماندهی می‌کند. در فرایند تبدیل اندیشه و خیال به فضای معماری، در فرایندی پیچیده، هنرمند مسیر خود را از اشراق آغاز کرده و در سلسله مراتبی خاص،

و یک نوع ممزوج شدن طراح، موضوع طراحی و وسیله طراحی اتفاق می‌افتد. و به‌نظر می‌رسد علل اربعه درهم تنیده شده باشد. به مدد این روش، اشکالی با ویژگی‌های خاص آشکار می‌شوند که همگی از قدرت بیان بهره‌مندند. با انسان حرف می‌زنند. این اشکال درحین بدیع بودن، ریشه در عمیق‌ترین و بکرترین لایه وجودی انسان دارند. این روش آفریدن اثر هنری، همراه با اندیشه است. اندیشه‌ای که در مرز خودآگاه و ناخودآگاه از درون می‌جوشد؛ به یاد می‌آورد، نشان می‌دهد و تذکر می‌دهد. این اندیشه یادآور رازهای خلقت انسان است. انسان را با خداوند پیوند می‌زند. انسان را به خودش نزدیک‌تر می‌کند. توانایی‌هایش را آشکار می‌کند. این توانایی زاده صداقت است و در دام دروغ نمی‌افتد. در خلال صحبت‌های مشارکت‌کننده‌ها، جملاتی مشاهده می‌شد که نشان‌دهنده فهم عمیق آنها از موضوعات والاتر بود. مثل یادآوری داستان خلقت انسان از خاک، یادآوری بازگشت روح انسان به سوی خداوند، فهم این که همه توانایی‌های موجود در عالم حقیقتاً از جانب خداست و غیره.



شکل ۵. مراحل طراحی به روش سکنی‌گزینانه

بدین شکل سخنان باشلار که در تعریف هنر از منظر پدیدارشناسی در این مقاله، آورده شده است؛ تا حدود زیادی قابل فهم است. همگی این آثار، مخاطب را برای زمانی نه چندان کوتاه به خود مشغول می‌کنند. این مشغول بودن، معنایی نزدیک به معنای سکنی‌گزینی دارد. در این قبیل آثار هنری آفریننده اثر، تنها خالق اثر نیست بلکه خود، مخاطب اثر است و از نیروی درونی آن بهره می‌جوید. آنچه درخصوص نماد گفته شد در خصوص این آثار صدق می‌کند، این آثار نیرویی در اندرون خود نهفته دارند و مخاطب را برمی‌انگیزانند و به مثابه پلی بین بخش خودآگاه و ناخودآگاه انسان است و انسان را به عمیق‌ترین لایه‌های وجودش نزدیک‌تر می‌کند.

بر چهارچوب نظری باشد در اینجا آورده شده است. دانشجوی فوق صحبت‌هایی را که با خود در طی فرایند طراحی داشته است به‌صورت زیر بیان داشته است:

«در آغاز به چیزی فکر نکن، فقط در دستانت با آن بازی کن، این گل از وجود توست. با او مهربان باش، این کار را تا جایی ادامه بده که احساس کنی به سکون نیاز دارد و می‌خواهد از دستانت تو رها باشد، بر زمین بگذارش. سکوت کن و به او خیره شو، باز هم مهربان اشتباه نکن این تو نیستی که به او می‌گویی چه باش. او خود خواهد شد. آرام باش ... نگاه کن ... اشاره‌هایش را می‌بینی، دقت کن. او راه تکاملش را خود به تو خواهد گفت.

«این لحظه تجلی ست» خود او بود که با اشاره به قسمتی که تا خورده بود، وجود یک فضای نیمه‌باز وسیع را در آن قسمت تداعی می‌کرد. و وجود یک لایه نازک از جانش که در قسمت چپ، جلوتر آمده بود، علاقه به یک ایوان را از تو تمنا می‌کرد. شاید کمبود فضا دلیلی باشد که بیشتر فکر کنی. عقل را دخالت بده، عقل و احساس گاهی در کنار هم تازه‌هایی را خلق می‌کنند.

به طور عجیبی گل من گمگین است. چه چیزی کم دارد؟- فضای باز- بازی‌های کودکانه... پس شروع کن وجود یک حیاط مرکزی می‌تواند راهکار مناسبی باشد. با جدارهای ضخیم با کاربری متنوع. قسمتی از سقف بالای فضای نیمه باز، سنگینی می‌کند، چه می‌خواهد؟ باز هم نگاه کن ... پیش آمدگی آن به سمت حیاط، شاید به زیبایی کارت بیفزاید! باز هم نگاهش میکنی؟!

جالب است باز هم حرفی برای گفتن دارد، هنوز اشاره می‌کند، پیش آمدگی بالا راضی‌اش نمی‌کند، دوست دارد به نقطه آغازینش بازگردد. شاید این آیه را تداعی می‌کند: «همه از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم» (شکل ۵).

این گونه تشخیص بخشیدن به گل در متن بالا، نشانه حذف نگاه سلطه‌گرانه و ابزاری به آن است. متن بالا گواه حذف فاصله عقل و احساس است. و البته جمله پایانی نشان از درگیری فرایند طراحی با خویشتن‌شناسی نیز می‌تواند باشد.

در کل می‌توان از نوشته‌های دانشجویان که مشابه نمونه ارائه شده می‌باشد؛ چنین برداشت کرد: در تمامی نوشته‌ها به نوعی، ترس اولیه وجود دارد؛ ولی در کمال ناباوری، اشکال و احجام آشکار می‌شوند و این ترس‌ها تبدیل به احساس‌های مثبت می‌شوند. مثل: اعتمادبه‌نفس، شادی، لذت، هیجان و آرامش. در این روش نگاه ابزاری به پدیده‌های اطراف کم‌رنگ می‌شود

۱- نتیجه گیری

طراحی به شیوه سکنی‌گزینانه اشاره به نوعی طراحی دارد که از بُعد روان‌شناسانه به معنای کشف خویشتن واقعی است که در سایه احترام به توانایی‌های فطری دانشجویان محقق می‌شود. این نوع طراحی حاصل سفر دانشجویان به اعماق وجودشان است. به طوری که در این سفر دانشجویان، پس از گذر از لایه‌های کاذب، به مرتبه تمییز احساس‌های واقعی نائل می‌آیند. این احساس‌ها در پیوند با مکان‌های خاص است که در بازی با گل، ساختار آنها آشکار می‌شود. پس از گذشتن از مرتبه احساس در مرتبه‌ای عمیق‌تر، در مرز خودآگاه و ناخودآگاه و با توسل به نوعی از اندیشه که از جنس تذکر است؛ امکان آشکار شدن رمزهای ازلی برای دانشجویان محقق می‌شود. در این شیوه از طراحی، همانند زندگی افراد خودشکوفه، فاصله‌ی بسیاری از دوگانگی‌ها در نوردیده می‌شود. ابتدایی‌ترین دستاورد این روش طراحی، آفرینش آثار معماری زیبا و باکیفیت است. و اما دستاوردهای مهم‌تر این شیوه طراحی، تجربه زندگی سالم، پویا و به‌دور از رقابت‌های کاهنده است که دانشجویان در فرایند آفرینش معماری بدان دست می‌یابند. حاصل چنین روشی، شناخت استعدادها، احساس‌های واقعی و دستیابی به قدرت ارزیابی صحیح، توسط خود دانشجویان است که در نقطه مقابل آثار سوء قضاوت‌های بیرونی است. عدم توانایی در امر قضاوت درونی به مثابه یک امر فطری، یکی از مهم‌ترین دلایل اضطراب و بحران هویت افراد جامعه معاصر است. همان طوری که انتظار می‌رفت ساختن به روش سکنی‌گزینانه، همراه با خودشناسی و بالاتر از آن خودشکوفایی است. چراکه دانشجویان در خلال فرایند طراحی، زیبایی‌های واقعی را بی‌هیچ واژه‌ای می‌پذیرند و نیازمند ارزش‌گذاری‌های بیرونی نیستند. دانشجویان درمی‌یابند زیبایی‌های واقعی در عادی‌ترین امور زندگی نهفته است. و برای بیان و پذیرش آن هیچگاه دچار تردید نمی‌شوند. همان‌طور که دیده می‌شود حاصل آزمون عملی این پژوهش، مؤید مبانی نظری تحقیق است که مستخرج از مطالعات روان‌شناسی انسان‌گرا، رمزگرایی و پدیدارشناسی است. و در نهایت می‌توان اذعان داشت نتایج این تحقیق نشان‌دهنده این واقعیت هستند که شناخت خویشتن مطابق نظر روان‌شناسان انسان‌گرا، پدیدارشناسان و نمادگرایان، یک نوع ادراک آبی و درونی است و در مرز خودآگاه و ناخودآگاه انسان اتفاق می‌افتد. این نوع شناخت در سایه سکنی‌گزینی اتفاق می‌افتد و به نوعی انسان در خلال ساختن به روش سکنی‌گزینی، به ساختن خویش مشغول است. و به نوعی همراه با معماری بنا، به معماری اندیشه می‌پردازد. بنابراین آموزش معماری که به نوعی آموزش هنر ساختن است می‌تواند با ساختن خویشتن همراه باشد. لذا می‌توان ادعا کرد:

«خلق اثر معماری به روش سکنی‌گزینانه با شناخت خویشتن همراه است.»

۲- پی نوشت‌ها

1. peak experience
۲. کارل گوستاو یونگ (Carl Gustav Jung)، (۱۹۶۱ - ۱۸۷۵)، روانپزشک و متفکر سوئیسی که به‌خاطر فعالیت‌هایش در روان‌شناسی و ارائه نظریاتش تحت عنوان روان‌شناسی تحلیلی معروف است.

3. numinosite

۴. فیلسوف هندی، نویسنده و مورخ هنری که در سیلان متولد شده و در نهضت‌های تعلیم و تربیت هند فعالیت داشت.
۵. اپوخه (epoche) از فعل یونانی epecho اخذ شده که در اینجا به معنای توقف، تعلیق حکم و جدا شدن ذهن از هر پیش‌فرض ممکن می‌باشد.

۳- فهرست مراجع

۱. ----- (۱۳۸۵). قرآن مجید. (الهی قمشه ای، مترجم). تهران: گلی.
۲. اسلامی، سید غلامرضا. (۱۳۹۲). درس گفتار مبانی نظری در معماری؛ عینک‌هایمان را خودمان بسازیم. تهران: علم معمار رویال؛ فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، پژوهشکده هنر.
۳. اکبری، فاطمه؛ و پورنامداریان، تقی. (۱۳۹۰). رمز و تفاوت آن با نماد و نشانه. رشد آموزش زبان و ادب فارسی، ۳، ۵۴-۶۰.
۴. باشلار، گاستن. (۱۳۸۷). بوطیقای فضا. (مریم کمالی و محمد شیربچه، مترجمان). تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
۵. پالاسما، یوهانی. (۱۳۹۲). دست متفکر، حکمت وجود متجسد در معماری. (علی اکبری، مترجم). تهران: پرهام نقش.
۶. پرتوی، پروین. (۱۳۸۷). پدیدارشناسی مکان. تهران: موسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری متن.
۷. پناهی، سیامک؛ هاشم پور، رحیم؛ و اسلامی، سید غلامرضا. (۱۳۹۳). معماری اندیشه از ایده تا کانسبت. هویت شهر، ۱۷، ۲۵-۳۴.
۸. حبیب، فرح؛ نادری، سید مجید؛ و فروزان‌گهر، حمیده. (۱۳۸۷). پرسمان تبعی در گفتمان کالبد شهر و هویت (کالبد شهر تابع هویت یا هویت شهر تابع کالبد شهر). هویت شهر، ۳، ۱۳-۲۳.
۹. حجت، عیسی؛ و انصاری، حمیدرضا. (۱۳۹۲). ساختمان‌ها با من حرف می‌زنند. تهران: علم معمار رویال.
۱۰. رجیبی، محمد. (۱۳۷۸). هنر و حقیقت. مجموعه مقالات چیستی هنر، تهران: پژوهش‌های اسلامی رهبری در دانشگاه‌ها.
۱۱. ستاری، جلال. (۱۳۷۲). مدخلی بر رمزشناسی عرفانی. تهران: نشر مرکز.
۱۲. مددپور، محمد. (۱۳۷۴). تجلیات حکمت معنوی در ساحت هنر، تهران: امیرکبیر.
۱۳. نجف پور، رضا. (۱۳۸۸). نماد در قرآن. تهران: دانشگاه تهران.
۱۴. نقی‌زاده، محمد. (۱۳۸۵). معماری و شهرسازی اسلامی، اصفهان: انتشارات راهیان.

15. Allen, D. & M. Eliade (ed.). (1987). *Phenomenology of Religion*, *Encyclopedia of Religion*. New York: Macmillan.
16. Barrie, Th. (1996). *Spiritual Path, Sacred Place: Myth, Ritual, and Meaning in Architecture*. Boston & London: Shambhala Publications.
17. Heidegger, M. (2001). Poetry, Language, Thought. (A. Hofstadter. Transe). *Harper Perennial*. New York: Modern Classics
18. Maslow, A. (1987). *Motivation and personality*. Michigan: Pearson, Harper and Row. The University of Michigan.
19. Rogers, C. (1995). *On Becoming a Person: A Therapist's View of Psychotherapy*. New York: Mariner Books.
20. Yaghoobi, S. M., & Islami, S, Gh (2014). Endogenous Development; an Alternative for De-escalation of Identity Crisis among Iranian Women. *International Journal of Architecture and Urban Development*, 4(2), 89-98.



Self-recognition: The Achievement of Settlement Experience in Architecture Design Class

*Masoomeh Yaghoobi Sangherchi**, Ph.D., Department of Architecture, Faculty of Art and Architecture, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Seyed Gholamreza Islami, Ph.D., Associate Professor, School of Architecture, University College of Fine Arts, University of Tehran, Tehran, Iran.

Abstract

According to Islam theories, the major duty of human being is to recognize himself, which under this circumstance he would be able to know God too. Scrutinizing such a divine message, we come to this conclusion that human being can achieve the highest aim of creation while getting the knowledge and recognition of the world's infinite intelligence. It is obvious that achievement to the greatest aim of creation must be parallel to human perfection. Self-recognition and self-identification are two important issues that should be more concerned by Iran educational system. From this point of view, the success of any subject of education must be evaluated and assessed in terms of this criterion that how high the educational system can realize the human being. Based on what is said, there arises a very particular question: what method of teaching and creation of architectural work can result in self-recognition as the intersection of science and art? As the problem raised in this research has been ignored by many researchers, we got right into the fields involved with the issue of awareness of human conscious such as humanistic psychology, symbolism and phenomenology. The culmination of this analysis is to recognize the fact that all these field, have the same principles and strategies. All these fields strongly focus on the fact that if human is honest toward himself and communicates with the surrounding phenomena in the same manner of dwelling, he can have access on a great part of his own identity. Based on these approaches, phenomena are not things we can see or touch, but they are half recognized in material worlds expecting for being realized completely by creatures. Observing the honesty and avoiding the domineering view can pave the way to achieve the non -visible part of these phenomena. According to scientists' view, human being can have self-recognition with honest communication resulting in growth and development of virtues. This type of self-recognition accompanied by cosmology occurs in daily life activities unconsciously when the human beings have a complete compatibility with the surrounding phenomena and has a dwelling relationship. The most important point is that the self- recognition is concomitant with constructions.

Therefore, the architecture topic can be regarded as the most suitable and reliable realm of self-representation for creator and audience of architectural work. The research hypothesis has been formulated in such way. The settlement -based design can result in self-recognition. Settlement refers to a strategy which relies on horizontalism and prevention from domination on the self-reality and surrounding. Based on the practical experiences of this research, the trainee tries to recreate what he has touched several times and can love. The phenomenological analysis of this design method shows that the experience of humanistic moments in revealing the details of architectural spaces helps the trainee to remove the duality and contrast of innate feeling and reality of the material world in a compromise towards the unity. The trainee is the organizer of functional spaces and also involved in the thought architecture.

Keywords: Self-recognition, Architecture design, Phenomenology, Symbolism, Settlement.

* Corresponding Author: Email: Yaghoobi.m.s@gmail.com